من و اماس

درد و هذیان؛ بنشین! مرو!

مریم پیمان

● سردم است. استخوان‌هایم یخ کردند. تب دارم. عوارض عفونت و داروی هفتگی «ام‌اس» کلافه‌ام کرده و بی‌طاقت. از درد، چشم‌هایم گرم نمی‌شوند. آنتی‌بیوتیک‌ها اثر کردند. ضعف دارم. «هیچی نخوردی که!» معترض است. به آنچه کنارم چیده است نگاه می‌کنم؛ خرما و پسته را از روزی که فهمید خوراکی‌های گرم برایم بهتر است، از کنارم برنمی‌دارد. این دو هفته بیماری، سال‌ها بر من و مادرم گذشته است. لحظه‌ای تصویر «او» از جلوی چشم‌هایم کنار نمی‌رود؛ خاطره‌های بودنِ«او» در طول بیماری زیاد نیست، اما در خاطرم بارها تکرار شدند. نمی‌توانم به چشم‌های مات پدر در عکس خیره شوم. تنها او می‌داند چه حرف‌های نگفته‌ای در دل دارم. درد در استخوان پای راستم می‌پیچد. چشم‌هایم را روی هم می‌گذارم. رفتن مادر را حس می‌کنم. به سکوتم این روزها عادت کرده است. در سرم تکرار می‌شود: «بنشین که با خیال تو شب‌ها نخفته‌ایم...» اشک‌هایم جاری می‌شوند. چیزی می‌خواهم مثل معجزه «بودن». سردم است. استخوان‌هایم یخ کردند. پتو را به خودم می‌پیچم. استخوان‌هایم آرام نمی‌شوند. باید دراز بکشم، شاید مسکن اثر کند. کسل شدم و از رختخواب خسته. به حرف‌های دوستانم فکر می‌کنم؛ به توصیه بر صبر، متانت و تحمل. دلم آشوب است. از تنگی این دل، بی‌طاقتم و درد در من چندبرابر. حوصله هیچ‌چیز را ندارم. صفحه تلفنم را برای هزارمین‌بار روشن و خاموش می‌کنم. هیچ خبری از «او» نیست. پیام‌های چند ماه گذشته را برای چندمین‌بار مرور می‌کنم. دردِ بغضی در گلویم تشدید می‌شود. چشم‌هایم را روی هم می‌گذارم. جاری‌شدن قطره‌ای گرم را از چشم راستم تا گوشم حس می‌کنم. در سرم تکرار می‌شود: «بنشین و جاودانه به آزار من مکوش/ یک دم کنار دوست نشستن گناه نیست» چیزی می‌خواهم مثل معجزه «آمدن و ماندن». سردم است. استخوان‌هایم یخ کردند. با سرگیجه بلند می‌شوم. بی‌طاقتم. برای سرگرم‌شدن سر کار می‌روم. توانِ ماندن ندارم و زود برمی‌گردم. رفتن و آمدن با همه زمان‌بربودنش کمک می‌کند تا چند ساعتی از روزهای ۷۲ساعته را تحمل کنم. داروها رمقی برای گفت‌وگو با همکاران عزیزم نگذاشتند. باید بیشتر استراحت کنم. با ناتوانی نشانی را به راننده می‌دهم. سرم را به پشتی صندلی تکیه می‌دهم. چشم‌هایم را می‌بندم. حرکت ماشین را حس می‌کنم. تلفنم را در کیفم می‌اندازم. حتی حوصله موسیقی را هم ندارم. در سرم تکرار می‌شود: «بنشین مرو حکایت وقت دگر مگو/ شاید نماند فرصت دیدار دیگری». اشک‌هایم بی‌اختیار جاری می‌شوند. چیزی می‌خواهم مثل معجزه «سالم‌بودن». سردم است. استخوان‌هایم یخ کردند. توان بلندشدن ندارم. به صدای پاییز فکر می‌کنم، به قدم‌هایی که برگ‌های خشک را نوازش می‌کنند، به عصرهای زیبایی که با تعادل و روی یک خط صاف بتوانم روی هر دو پا، ساعت‌ها قدم بزنم. تابستان گرم امسال با امید به باران پاییزی بالاخره تمام شد، اما پاییز بدون عاشقانه‌ها چه می‌شود؟ در ذهنم می‌خوانم: «اینک تو رفته‌ای و من از راه‌های دور/ می‌بینمت به بستر خود برده‌ای پناه/ درمانده‌ای به ظلمت اندیشه‌های تلخ/ خواب از تو در گریز و تو از خواب در گریز/ یادِ مرات نشسته برابر -پریده رنگ-/ با خویشتن به خلوت دل می‌کنی ستیز».

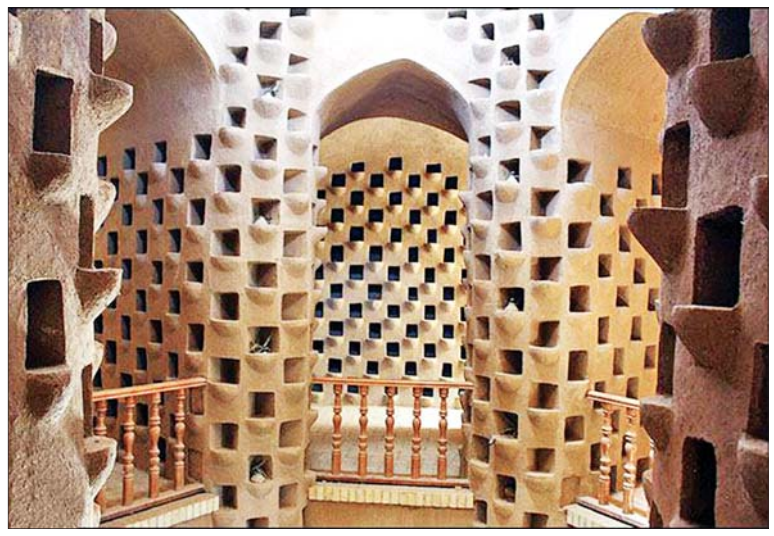

سفرنامه یزد

سفر به کویرآباد

مهدی قدیمی: تعطیلات شهریورماه امسال مجلس، برای خبرنگاران پارلمانی یک تفاوت با سال‌های قبل داشت. نماینده اردکان در مجلس، ما را برای بازدید از شهرهای استان یزد به قلب کویر دعوت کرده بود؛ سفری کوتاه اما پر از کار و خاطره. صبح روز چهارشنبه که به فرودگاه اردکان رسیدیم، تصورم از استان کویری ایران با آنچه که غروب جمعه هنگام بازگشت در قطار می‌دانستم، تفاوت بسیاری داشت. اولین ایستگاه سفر، کوچه‌پس‌کوچه‌های اردکان بود؛ منزل پدری دکتر تابش در باغ - حیاطی پر از درختان انار و زیتون و حوضی پرآب و ایوانی باصفا که سفره صبحانه در آن مهیا شده بود. اتاق‌های خانه و بادگیری که دریچه‌اش در وسط خانه، به ما می‌گفت اینجا گوشه‌ای از استان «یزد» است.

غول‌های صنعتی در دل کویر

مقصد بعدی، شهر صنعتی اردکان بود. بزرگ‌ترین کارخانه شیشه‌سازی خاورمیانه و یکی از بزرگ‌ترین کارخانه‌های تولید شیشه در جهان و همچنین نساجی آفرین اردکان، نمونه‌های ناب به‌کارگیری تکنولوژی و برنامه‌ریزی صنعتی روز دنیا در شهری بودند که ما جز یک نام از آن نمی‌شناختیم. جدا از سطح بالای تکنولوژی، ایده تأسیس کارخانه نساجی با مشارکت تعاونی فرهنگیان و تعلق سهام کارخانه به این قشر، در کنار احیای صنعت نساجی در این شهر کهن و کویری، حس همدلانه‌ای میان مردم و صنایع شهر ایجاد کرده بود. سمت دیگر شهر صنعتی، باز هم جلوه‌ای دیگر از این درهم‌آمیزی سنت و مدرنیته و این‌بار خط تولید صنعتی سوغات سنتی اردکان؛ یعنی ارده و مشتقات آن بود. بیابان‌های بی‌انتهایی که شهر را احاطه کرده بودند با این ایده‌ها تبدیل به کارخانه‌هایی شده‌اند که حالا به گفته مسئولان شهری، در شرایطی که معضل بی‌کاری در بسیاری از نقاط کشور بیداد می‌کند، اردکان نه‌تنها چنین مشکلی را احساس نمی‌کند، بلکه چندهزار نیروی کار از شهرهای اطراف هم به این شهر مهاجرت کرده و در آن سکنا گزیده‌اند. یکی دیگر از صنایعی که بخش زیادی از کویر را به خط تولید تبدیل کرده، کاشی و سرامیک است. وجود خاک که بارزترین نماد بصری همه مناظر اطراف شهر بود، اینجا به منبعی جدید برای ساخت و تولید و ایجاد اشتغال و درآمدزایی تبدیل شده است. بیهوده نیست که در این چند روز در هیچ ساعتی از شبانه‌روز، با تکدی‌گری و جلوه‌های ناهنجاری اجتماعی روبه‌رو نشدیم، آن‌هم در شهری که هزاران خانواده مهاجر به آن آمده‌اند.

اما چندکیلومتر آن سوتر از شهر صنعتی، قلب صنعتی شهر و شاید استان درحال تپیدن بود. گندله‌سازی و ذوب‌آهن و خط تولید پروفیل‌های فولادی چادرملو؛ کارخانه‌هایی عظیم و صنعتی پیچیده. اینجا هکتاردرهکتار کارخانه است در دل بیابان و درخت‌هایی که کاشته شده‌اند تا زهر آفتاب و غبار و آلایندگی را بگیرند و به جاده‌های داغ بین کارخانه‌ها، صفایی دهند هرچند اندک. سنگ‌آهن از معدن چادرملو استخراج می‌شود، به اینجا منتقل می‌شود، پس از فراوری و جداسازی ناخالصی‌ها به گندله تبدیل می‌شود، گندله‌ها ذوب می‌شوند در کوره‌هایی همچون آتشفشان‌های درحال فعالیت و وارد فرایند ساخت فولاد می‌شوند. اینجا خاک و سنگ و آتش با هم می‌آمیزند و آهن و فولاد می‌زایند و بیش از ۱۰هزار نیروی کار در تمام ساعات شبانه‌روز و همه ایام سال این چرخه را زنده نگه می‌دارند؛ کارگرانی که تابش در جریان این بازدید درباره آنها می‌گوید: «به‌دلیل مشکلات مالی که برای این کارخانه به وجود آمده، کارگران در شش ماه گذشته حقوق نگرفته بودند و اخیرا حقوق دو ماه آنها پرداخت شده و به‌زودی قرار است معوقات چهارماهه نیز پرداخت شود، اما این‌قدر به این مجموعه علاقه دارند که حتی در بازدید من از خطوط تولید هم گلایه نکردند و لب به اعتراض نگشودند». سرنوشت این کارخانه هم مثل بسیاری از کارخانه‌های خصوصی‌سازی‌شده‌ای که هنوز بین بخش عمومی و بخش خصوصی در تعلیق هستند، ماجراها داشت؛ ماجراهایی که البته مانع ادامه توسعه نشده است و فاز جدید ذوب‌آهن کارخانه تا چند ماه آینده آماده بهره‌برداری خواهد شد.

شهر باغ‌های انار

از محوطه این غول صنعتی که خارج می‌شویم، مقصد بعدی «اغدا» اعلام می‌شود، اما آنچه در کنار این صنایع هیجان‌انگیز و مدرن، هم دغدغه صاحبان صنایع است، هم دغدغه مسئولان شهری و هم گلایه مردم، آلودگی هواست. در شهری چنین گرم و خشک، دودکش این کارخانه‌ها که از غبار سنگ‌آهن و سیلیس تا دود نیروگاه و کوره‌های ذوب را در هوا می‌پراکنند، قوی‌تر از آن است که مهارش از عهده درختان کویری کاشته‌شده در حاشیه جاده و خیابان‌ها، برآید. حالا به «اغدا» رسیده‌ایم؛ جایی که با باغ‌های انارش و خانه‌های سنتی‌اش بیش از آنکه به دهکده‌ای کویری شبیه باشد، شهری از تاریخ به نظر می‌آید. در یکی از همین خانه‌های سنتی به‌جامانده از قرن‌ها که حالا بازسازی و سرایی برای اقامت و استراحت شده، می‌نشینیم؛ سفره‌ای از میوه‌هایی که طراوت و تازگی‌شان، باورپذیری رشد آنها در این گوشه از کویر را دشوار می‌کند، اما اینجا شهر انار است و باغ و درخت و آبی که روزی از قنات‌ها می‌آمده و این باغ‌ها را سیراب می‌کرده است. اینجا و در این خانه دوار که ایوان‌های مشرف به حیاطش آدم را به عمق سنت می‌برد و آرامش، یکی از اهالی که این خانه سنتی را اداره می‌کند، پس از خوشامدگویی بخشدار، درباره قدمت بنا و کاربری آن در گذشته می‌گوید و از حضور فرزند تابش در جمع خبرنگاران استفاده می‌کند برای رساندن یک پیام گلایه‌آمیز: «به آقای تابش سلام برسانید و بگویید منتظرشان بودیم. بعد از انتخابات اینجا نیامده‌اند!»

معبدی در میان کوه‌ها

حالا ساعت‌هاست که روز از نیمه گذشته و خورشید به مغرب نزدیک می‌شود. باید زودتر راه بیفتیم تا پیش از غروب آفتاب در سوی دیگر شهر و در میان کوه‌هایی که گوشه‌ای از کویر را محاصره کرده‌اند، زیارتگاهی باستانی را ببینیم. یک ساعتی در ماشین و در جاده‌های خارج شهر پیچ‌وتاب می‌خوریم با نوای موسیقی و شوخی‌های ۱۳ خبرنگاری که حالا خانم فرجادی، از زنان عضو شورای شهرستان هم با آنها در یک خودرو نشسته و از شهر و مسائلش می‌گوید. به پای کوه می‌رسیم، خورشید پشت کوه‌ها در غرب بیابان به انتهای زمین نزدیک می‌شود و هاله‌ای از نور و غبار از لابه‌لای کوه‌هایی که دست در دست هم داده‌اند و ما را احاطه کرده‌اند، فضایی مانند تصاویر دره‌های آریزونا خلق کرده‌اند. هوا خشک و گرما ملایم است؛ اما از ون که پیاده می‌شویم، بی‌اختیار می‌گویم «بیابان را سراسر مه گرفته». چند قدم جلوتر راه‌پله‌ها نشان می‌دهند که از کدام سمت باید برویم. راهی که شروع می‌شود؛ اما هرچه از یک پیچ و یک ایوان و یک آب‌انبار عبور می‌کنیم، پیچ دیگر و ایوان دیگر نمایان می‌شود و پایان راه نه. دقایقی بعد، قافله به در ورودی معبدی از سنگ و آب و درخت می‌رسد. اینجا «چک‌چک» است؛ زیارتگاه زرتشتیان. جایی زیر پای ما سنگ کوه است و بالای سرمان نیز سقفی از همان سنگ و همان کوه. غاری بوده که جوان راهنما می‌گوید در هنگام حمله اعراب به ایران یکی از دختران یزدگرد به نام مهربانو (خواهر شهربانو که بعد از اسارت و انتقال به عربستان، همسر امام سوم شیعیان شد) به اینجا پناه آورده است. بنا بر این روایت او در اینجا ناپدید شده و آبی که از سقف و دیوارهای این غار بزرگ و باصفا به زمین می‌چکد، از آن روز تاکنون همین‌طور قطره‌قطره چکیده است. آتشی به رسم آتشکده‌های زرتشتیان در وسط غار روشن است و درختی که قدمتش را بیش از هزار سال تخمین می‌زنند، از کف غار روییده و از سردر غار بیرون رفته و شاخسارانش چتری شده بر درگاه ورودی. اینجا همه‌چیز رنگ و بوی ماوراءالطبیعه دارد. نه‌تنها این معبد و درونش که هر سال به مدت چهار روز در خردادماه، همه زرتشتیان جهان برای عبادت در آن جمع می‌شوند؛ بلکه پای این کوه‌ها و در این فضا که معلوم نیست پست است یا مرتفع و آن‌قدر کوه‌ها آن را در بر گرفته‌اند که تشخیص شمال از جنوب نیز دشوار است. اینجا یک مغناطیس دوار و گنگ انسان را احاطه می‌کند. وقتی به پایین کوه و محل استقرار خودروها می‌رسیم، دیگر آفتاب در حال آخرین پرتوفشانی‌های قبل از غروب است و راه بازگشت تا اردکان را در آغاز شب از دل این گوشه زیبا و اسرارآمیز کویر تا شهر می‌پیماییم.

شب‌گردی در بافت سنتی

شب‌هنگام و بعد از ضیافت شام با شهردار و برخی از اعضای شورای شهر اردکان و نماینده این شهر، همراه می‌شویم برای گشت و گذاری شبانه در بافت سنتی و احیاشده شهر. کوچه‌های کاهگلی و باریک راه‌هایی که راسته‌های بازار را به هم وصل می‌کند و خانه‌ها و طاق‌ها و رواق‌ها، در شب با نور ماه و نورپردازی زیبایی که در کنج‌ها انجام شده، آن‌قدر تماشایی است که فراموش می‌کنیم ساعت از یک بامداد گذشته و ما از چهار بامداد روز گذشته که به فرودگاه آمده‌ایم تا الان پلک بر هم نگذاشته‌ایم. وقتی گشت و گذار در بافت سنتی تمام می‌شود و به اقامتگاه می‌رسیم، ساعت نزدیک دو بامداد است و انگار همگی با هم متوجه نکته‌ای جالب شده‌ایم: «بچه‌ها دیدید در شهر هیچ ساختمانی بیش از دوطبقه نبود؟». خانه‌های این شهر چه آنها که تازه بنا شده‌اند و چه آنها که خانه‌های سنتی را بازسازی کرده‌اند، بر سر بافت سنتی، سایه نینداخته‌اند و شهر هنوز اسیر آپارتمان‌سازی نشده است. شهری گسترده بر پهنه کویر مثل همه جای یزد.

خانه خاتمی‌ها، موزه مشاهیر

صبح روز دوم سفر با ادامه بازدید از بافت سنتی شروع می‌شود. خانه‌ای باشکوه و قدیمی در ورودی بازار که بخشی از آن حالا اداره میراث فرهنگی شهر است و بخش دیگر حیاطی بزرگ با ایوان‌هایی وسیع و اتاق بادگیر و آب‌انبار و حجره‌هایی که در بخش تابستانی و زمستانی این سرای بزرگ بنا شده‌اند، اولین منزلگاه است. پس از صبحانه در این خانه، به همراه دکتر میرجانی که دایره‌المعارف بافت سنتی اردکان است، به دیدار کوچه‌هایی می‌رویم که شب قبل آنها را در خاموشی و تعطیلی قدم زده بودیم. از گرمابه‌ها و دالان‌های بازار و سراها می‌گذریم تا به کوچه‌ای می‌رسیم که پیش‌ازاین تنها چیزی که از اردکان می‌دانستم، وجود یکی از خانه‌های این کوچه بود. منزل آیت‌الله خاتمی که حالا در انتخابی متناسب با ساکنان سنتی‌اش، موزه مفاخر اردکان شده است. مطبخ و آب‌انبار و حیاط بیرونی و اندرونی و اتاق‌های به هم مرتبط و ایوان و بادگیر و همه اجزای یک خانه سنتی یزدی با تابلوهایی از مفاخر این خطه از کویر بر سینه دیوار اتاق‌ها و تصویری که در ذهن نقش می‌بندد، از تصویر کودکی رئیس‌جمهوری اسبق کشورمان در این خانه. روبه‌روی این خانه، خانه قدیمی دیگری است که حالا تابلو موزه فرش اردکان بر سر در آن نصب شده است. راه‌پله‌ای که به سرداب می‌رسید، حالا ما را به نمای بازسازی‌شده‌ای از کارگاه رنگرزی می‌رساند. در اتاق‌ها هم کارگاه‌های قالی‌بافی و گلیم‌بافی با ادوات به‌جامانده از سالیان دور بازسازی شده‌اند. خانه‌های سنتی این خیابان‌ها آن‌قدر دلنشین و باصفا هستند که آدم سخت می‌تواند از آنها دل بکند و به‌جای دیگری فکر کند؛ اما وقت رفتن است به سمت منزلگاه بعدی؛ باغ‌های پسته!

ادامه در صفحه ۱۷

یادداشت

ارج‌نهادن به آموزگاران

مهدی پهلولی*

● آغاز سال تحصیلی در ایران، روز نخست مهر، با یک روز جهانی مهم در آموزش‌وپرورش، یعنی روز جهانی آموزگار، تقریبا هم‌زمان است. روز جهانی آموزگار (World Teachers' Day) برابر پنجم اکتبر- امسال ۱۴ مهرماه- است. یونسکو در سال ۱۹۹۴ پنجم اکتبر را روز جهانی آموزگار اعلام کرد و این روز از آن زمان تاکنون در بسیاری از کشورهای جهان، جشن گرفته می‌شود. یونسکو البته پنج اکتبر را هر سال با پیامی همراه می‌کند. پیام روز جهانی امسال (۲۰۱۶) این است:

«valuing teachers , improving their status »

که می‌توان آن را «ارج‌نهادن به آموزگاران و بهبود جایگاه‌شان» به فارسی برگرداند. با نگاهی گذرا به برخی پیام‌های دیگر یونسکو در این روز، روشن می‌شود که هدف از این روز و پیام‌های آن، معطوف‌کردن توجه‌ها به نقش بنیادین آموزگار در آموزش است: «قدرتمندی آموزگاران، ساختن جامعه‌های پایدار»، «سرمایه‌گذاری برای آینده، سرمایه‌گذاری برای آموزگاران»، «به سود آموزگاران موضع بگیرید!» و «آموزگاران برای برابری جنسیتی». اما در جهان آموزش، توجه و تمرکز بر آموزگار، بیشتر با دو رویکرد متفاوت انجام می‌شود. در یک رویکرد، توجه به آموزگار به معنای هرچه بیشتر رصدکردن کار او، نظم و انضباط هرچه بیشتر آموزگار در مدرسه، نمره‌های بالاتر دانش‌آموزان، حرف‌شنوی هرچه بیشتر آموزگار از فرادستان، و روی‌هم‌رفته، تبدیل آموزگار به یک تکنیسین آموزش است که هر آنچه را از بالا گفته می‌شود، باید مو به مو اجرا کند و در پایان سال نیز بیلان کار کمّی در نظر گرفته‌شده تحویل دهد. شوربختانه در ایران برخی از کارگزاران خرد و کلان آموزش‌وپرورش چنین برداشتی از توجه به آموزگار دارند؛ اما در رویکرد دوم، آموزگار یک پداگوگ [آموزشگر و آموزش‌شناس] است که در کلاس درس از اختیارات چشمگیری برخوردار است و کلاس خود را آن‌چنان پیش می‌برد که رخداد مهم «یادگیری» در آن روی دهد. کلاس درس در این رویکرد، به گفته استاد محمدرضا سرکارآرانی، می‌شود «صحنه‌پردازی یادگیری»، و منظور از توانمندسازی و قدرتمندی آموزگار، فراهم‌آوردن امکان یادگیری بیشتر و به‌ویژه یادگیری بیشتر از همدیگر در مدرسه است. مدرسه می‌شود یک نهاد یادگیرنده، هم برای دانش‌آموز و هم برای آموزگار. نباید از یاد برد که قدرتمندسازی آموزگار، بدون داشتن اختیارات در کلاس درس و مدرسه، معنای راستین خود را نمی‌یابد. شوربختانه در ایران الگوی آموزش برتر و کیفی به دست مدرسه‌های پولی منطقه‌های مرفه‌نشین پایتخت و شهرهای بزرگ افتاده است و این مدرسه‌ها نیز با گزینش دانش‌آموزان ورودی خویش و تأکید بر نتیجه‌های کمّی و تست و کنکور، از آموزگار تنها یک تکنیسین آموزش می‌خواهند و می‌سازند. مدرسه‌های دولتی هم نگاه به همین مدرسه‌های پولی «خوب» دارند و می‌کوشند مانند آنها شوند. آنچه دراین‌میان از بین رفته و می‌رود، به گفته هنری ژیرو، آموزش‌شناس بزرگ کنونی آمریکایی، نقش روشنفکرانه آموزگاران است. باری، در آغاز سال تحصیلی ۹۶-۹۵ هستیم و جا دارد که فرادستان آموزش‌وپرورش کشور، با بزرگداشت روز جهانی آموزگار و به‌ویژه توجه به پیام‌های یونسکو در این روز، در عمل، به نقش بنیادین آموزگاران در آموزش، بیشتر توجه کنند و به ملزومات آن پایبند بمانند.

*آموزگار و کنشگر صنفی

جدول ۲۶۵۳ ■ طراح: بیژن گورانی

افقی:

۱- مجموعه کارهایی که به سربازان آموزش داده می‌شود- منبع عظیم آب در سطح زمین ۲- روز عرب- سقف خانه- نوعی نارنگی ۳- سیمی با مقاومت الکتریکی زیاد در برخی وسایل برقی- گروه محافظان ویژه- شمشیر دفاعی ژاپنی ۴ - براق‌کننده پارچه- چیره‌شونده- خوراک سفر ۵- خالی نیست- از اجزای چراغ نفتی- از ماشین‌آلات کشاورزی ۶- پایتخت کشور نیجر- لطافت- پسوند شباهت ۷- شفاهی- از جزایر خلیج‌فارس- سرسرای بزرگ ورودی ۸- سازگاری- وزیر معروف انوشیروان عادل- عدد ۹- هضم‌کننده- منزل آذری- فنی در کشتی ۱۰- قورباغه- سرشت- گلی زیبا ۱۱- چوپان- کهن‌ترین قسمت اوستا- گل سرخ ۱۲- باجه فرودگاه برای انجام تشریفات- خطاب محترمانه برای بانوان- شیخ‌نشین امارات عربی ۱۳- بهره وام- جورچین- شیره خشکیده گون ۱۴- درس‌ها- دریاچه چشمه‌های آبی سیبری- صدای گریه بچه ۱۵- طی‌کردن و پیمودن- ماه اول.

عمودی:

۱- ساز هفت‌بند- کنایه از انجام‌دادن کاری مهم است ۲- جلوه‌های ظاهری از هر چیز- خون‌ریز و بی‌رحم- حیثیت ۳- دیکته- نقض‌کننده- ارزی که قیمت آن متغیر است و براساس قیمت روز تعیین می‌شود ۴- ماده مخدر تریاک- هنر کنده کاری روی چوب- احداث آن موجب رونق کشاورزی است ۵-... بی‌جمال جانان میل جهان ندارد- توبه‌کننده- از سازهای زخمه‌ای ۶- راست- ضرر- حبس مادام‌العمر ۷- عموی عرب- رودی در کرمان- فصل پاییز ۸- با خبر- کلمه شرط- ساقه برنج ۹- میوه سوغات ساوه- گروهی از جانوران بی‌مهره- محصول آب و صابون ۱۰- مقابل آشتی- شاخه باریک درخت- ظالم ۱۱- همیشه- هریک از واحدهای تخصصی در ارتش- آدم گیج راه می‌رود و می‌خورد! ۱۲- حرف ندا- خوار و زبون- آگاهانه ۱۳- زخمی و مجروح- ظرف آزمایشگاهی- داخل‌شدن ۱۴- سازگاری- پیشی گرفتن- خداشناس ۱۵- فیلمی ساخته اصغر نعیمی با بازی شهاب حسینی و ابوالفضل پورعرب- شکم‌بند طبی.

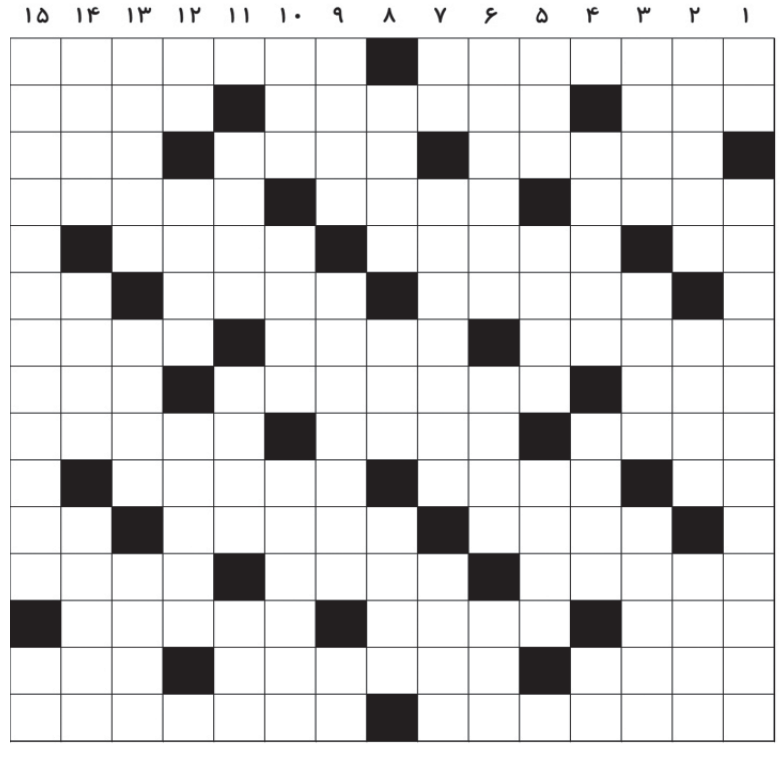

حل سودوکو سخت

۵	۸	۶	۷	۱	۹	۳	۲	۴
۹	۳	۲	۶	۴	۸	۵	۷	۱
۷	۱	۴	۵	۲	۳	۶	۸	۹
۴	۲	۱	۸	۷	۶	۹	۳	۵
۸	۹	۳	۲	۵	۱	۴	۶	۷
۶	۷	۵	۳	۹	۴	۲	۱	۸
۳	۴	۹	۱	۶	۷	۸	۵	۲
۱	۵	۸	۹	۳	۲	۷	۴	۶
۲	۶	۷	۴	۸	۵	۱	۹	۳

حل سودوکو ۱۶۴۹

۱	۷	۲	۶	۳	۴	۵	۸	۹
۳	۸	۵	۹	۲	۷	۱	۴	۶
۹	۴	۶	۵	۸	۱	۲	۷	۳
۸	۵	۴	۳	۱	۶	۷	۹	۲
۲	۹	۳	۷	۴	۵	۶	۱	۸
۶	۱	۷	۲	۹	۸	۳	۵	۴
۵	۲	۹	۴	۷	۳	۹	۶	۱
۷	۳	۸	۱	۶	۹	۴	۲	۵
۴	۶	۱	۸	۵	۲	۹	۳	۷

جدول ۲۶۵۲

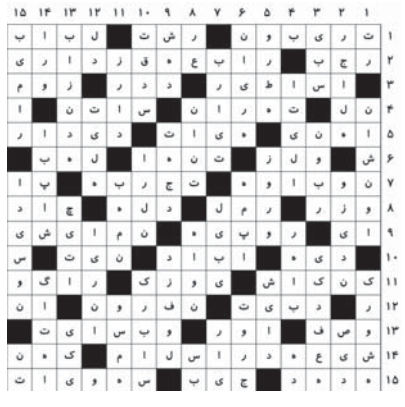

سودوکو سخت ۱۶۵۰

قانون‌های حل جدول سودوکو:

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا ۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

۵	۹			۸		۶		۳
	۶	۲		۹	۴			
			۵		۷	۹		۸
	۲					۴		
۹	۴			۳				
۶				۷		۲	۳	
			۷			۸		۶
۱		۸					۵	
				۱			۹	

سودوکو ۱۶۵۰

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عددهای بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

۲				۷		۹	۶	۴
۹							۸	۳
۳	۵			۶			۱	۷
۷	۹	۶			۴			۵
		۲	۷		۸	۳		
		۸			۲		۴	۱
	۲	۵		۴				۸
		۹	۱	۳	۶		۵	
	۱				۵	۶	۷	۹